

دلبر شیخ و شمشاد زینار  
 زلف بر در کبره رد کیش  
 از خط مهرش بلج رنم  
 نقش ایوان کفر نه شوقش  
 جرمه خونم ز کف ساقی  
 شسته شد از دلم نام عشقش  
 چون ز ایوان و کفره رستم  
 این شنیدم بر پاره فروشی  
 که جهان سر بر جو فروخت  
 هست عکس حال طلفت

صیدم بر سریم مینجانه  
 که نرم اویش آستانه  
 پیر پیمان در دست دادیم  
 خوش کعب بر کوفه پاننه  
 همه زندان انجام میزنند  
 در کشیده شراب بر نرانه  
 گفته ستانه بر کی به شپارد  
 شسته دیوانه بر کوه سر نرانه  
 شاهت چایک و عباد  
 که سر کشند در نرانه  
 از پادشاه مدح دل کعب  
 زلف را در ام و حال نرانه  
 از عشقش آن را

از مرعشش آن پریا پیکر  
 عقد و بر فتم ده دیوانه  
 پیر بر خانه سوی من بگذرد  
 چشم مسکین از زشت مانه  
 یکت از میکان فکندیم  
 نظری طعنت جدا کانه  
 محرم حسرت فاص شدیم  
 دل بریدم جنب کاشانه  
 چشم شدیم محرم اسرار  
 این شنیدم ز پیر مینجانه  
 که جهان سر بر پیه نرود چیت  
 هست عکس حال طلفت

سرخ در ضمیر ما کتریم  
 روز عشق ز زبان ما معلوم  
 دل مارده خزانه عجب  
 عجبی که ما شوق کعب علوم  
 که گفته افعال لاش عشق  
 جرمش عاشق جبول و طریم  
 جدید عقده کل در مروج  
 طلب بین عدل حسن و نرانه  
 در وقت فتنه نر از زوایا  
 که نر بر هم نصیب مرسوم